

«ل»

لام در جواب تو منفی:

- شرح الرضی ۳۱۸.

- جمع الجوامع ۲: ۶۶.

لقبهای سلاطین:

(قبل از سلطنت و بعد از سلطنت).

یعنی سلاطینی که قبل از سلطنت لقبی داشته‌اند و بعد از سلطنت لقب خود را تغییر میداده‌اند. از جمله سلطان سنجر است که بتصریح ابن الاثیر ۱۰: ۲۳۱-۲۳۲ در حوادث سنه ۵۱۳ وی قبل از وفات برادرش محمد بن ملک‌شاه ملقب به «ناصرالدین» بود و پس از وفات او به «معزالدین» ملقب شد که لقب پدرش ملک‌شاه بوده است و اینکه لقب ملک‌شاه معزالدین بوده است صاحب چهار مقاله ص ۴۳ نیز بدان تصریح کرده است، و اما اینکه بعضی مانند لب التواریخ ص ۱۰۶ و غیره مثل صاحب شرح بیست باب نوشته‌اند که لقب ملک‌شاه جلال‌الدین بوده که تاریخ جلالی بدان منسوب است غلط فاحش است ظاهراً، چه بتصریح سید صدرالدین در تاریخ سلجوقیه ص ۵۵ و عماد کاتب در تاریخ سلجوقیه طبع مصر ص ۴۶ و ابن خلکان ۲: ۲۴۵ و تجارب السلف ۲۷۲ و ۲۷۵ لقب او جلال‌الدوله بوده است و تاریخ جلالی باین لقب دولتی او منسوب است نه بلقب دینی او که کما مر معزالدین بوده و بتصریح چهار مقاله در موضع مذکور لقب معزی شاعر از آنجا آمده است.

لیالیزور:

- کوشیار بن لیالیزور محدث غیر کوشیار منجم معروف (تاریخ بغداد ۱۲: ۴۶۲).

- کوشیاربن ایالیزور [که شاید همان شخص تاریخ بغداد باشد، دوباره رجوع شود] (التدوین ج ۴ ص ۴۷۵).
- ایال کیر (تدوین ج ۴ ص ۴۷۶).

لیزون اجباری (استعمالاً):

- اتازونی: در یکی از نمرات «تان» روزهای چهارشنبه در نصف اول سال ۱۹۳۲ گوید که سابق «اتازونی» می گفته اند و لیزون نمیکرده اند. پس این املاي مرحوم اعتماد السلطنه معلوم میشود چندان غلط و جای استهزا نبوده چنانکه ما
<تصور> میکردیم.
- شانزلیزه.

حرف ((م))

« م »

مأورد:

قشیری: ۱۷۳

ابن ماگولا:

از اسامی عجیب، این چند کلمه ایست و مراد از آن چه و اشتقاق آن از چه لغتی است؟

مالوجهات:

- تذکره ششتریه ص ۳۷ .

- فرمان شاه طهماسب درباره محقق ثانی (رجوع بوریقه دیگر).

- فرمان ابوالمظفر قاسم جهانگیر آق قویونلو .

- وبهارعجم .

- ومصطلحات الشعر که شعری از حسین خان خالص شاهد آورده که صریحاً

از روی وزن شعر واضح میشود که باید این کلمه را «مال وجهات» یعنی بضم لام و عطف

جهات بر آن (نه مال وجهات [جمع وجد] چنانکه آقای مینورسکی پیشنهاد کرده اند)

باید خواند .

قرینه دیگر بر اینکه عنصر دوم این مرکب «جهات» است نه «وجهات» آنست

که کلمه جهات در فرمان سلطان یعقوب آن قویونلو (فارسنامه ناصری ۱: ۸۲) مکرراً

گویا سه مرتبه تنها (یعنی بدون علاوه مال) استعمال شده است بمعنی قریب بمعنی

مذکور یعنی عایدات و محصولات ونحو ذلك. پس حاصل آنکه مالوجهات (= مال +

و + جهات) بمعنی عایدی املاك است از نقد (= مال) و محصولات و اجناس (= جهات). پس مال و جهات بمعنی عایدی املاك و اراضی است و شاید علی الخصوص عایدی املاك و اراضی دولتی، یا اعم از دولتی و غیر دولتی درین باب یعنی اینکه آیا مخصوص عایدی املاك دولتی است یا اعم است باید انشاء الله جمیع شواهدی که این کلمه در آن استعمال شده متدرجاً جمع شود.

در فرامین صفویه مخصوصاً اوایل ایشان از قبیل شاه طهماسب بسیار دیده می-شود، و درست مقصود از این کلمه عجیب را ندانستم عجالة چیست. ولی گمان میکنم مراد نقد و جنس است (مال = نقد + جهات = جنس ظ^(۱)).

در فرمانی از شاه طهماسب اول بنام محقق ثانی شیخ علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی دارد: «دوازده خانوار از طایفه زبیدمالاً و وجوهاً تا بدان افاضت دستگامه مسلم است بهمان دستور مقرر دانسته، الخ» (مستدرک الوسائل ۳: ۴۳۳)، و فید ایضاً بعد بضعة اسطر آخر: «مال و جهات الوس مزبوره را بر شیخ الاسلام مومی الیه مسلم و حر و مرفوع القلم دانسته، الخ».

در یکی از کتب اعتماد السلطنه (در المآثر والآثار) نیز این کلمه استعمال شده است.^(۲)

مامطیر (= بار فروش):

«و آن مامطیر اکنون بیار فروش ده اشتهار دارد (تاریخ م- از ندران از سید

۱- خیر گویا مراد نقد و اراضی است یعنی پول نقد و املاك.

۲- «مال و جهات» در عالم آرا نیز استعمال شده است، ص ۸۲۵ چاپ جدید تهران،

۱۳۳۵ ش.

کلمه «جهات» را مؤلف تاریخ عالم آرا چند بار دیگر بکار برده است باین شرح:

«اسباب و جهات» (ص ۱۹۸ و ۷۶۷).

«جهات و اموال» (ص ۴۹۵).

«جهات و منملکات» ص (۳۳۴). (۱.۱).

ظہیر الدین ص ۸۰) .

- رجوع نیز بہماز ندران < و استر اباد > رابینو (قسمت انگلیسی ص ۴۵) .

مانا لاوس:

Ménélaüs یعنی مؤلف اکر مانا لاوس معروف کہ فوق العادہ مکرر در کتب ریاضی ماصحبت از آن میشود و اکر او عبارت بوده از کتابی مشہور از او موسوم بہ traité des sphériques (لاروس شش جلدی در تحت [عنوان] «ژئومتری» ص ۷۶۱ ستون ۳) .

مایہ:

نام یکی از شعبات [شش گانہ] آواز ہاست (نفایس الفنون ۲: ۸۷) یا بتعبیر غیاث اللغات ص ۵۱۰ نام یکی از آہنگہای [شش گانہ] آواز ہاست .
و ماید باین معنی از فرہنگہا فوت شدہ است و قطعاً یکی از معانی و استعمالات آن ہمین است کہ مذکور شد، یعنی یکی از اصطلاحات فن موسیقی است بچندین دلیل :
اولاً تصریح صریح بسیار بسیار مکرر رسالہ موسیقی موسوم بہ «بہجۃ الروح» (عکس نسخہ بدلیان نمبر ۱۸۴۱ از فرست ایتہ) کہ موقتاً رابینو بمن عاریہ دادہ است .
ثانیاً بتصریح صریح نفایس الفنون ۲: ۸۷ .
ثالثاً بتصریح غیاث اللغات ص ۵۱۰ ستون ۲، گرچہ او یعنی در چاپ او نام این کلمہ «مارہ» نوشتہ شدہ است سہواً .

بعد دیدم در فرہنگ انجمن آرای [ناصری] این کلمہ را باین معنی دارد ، پس الحمد للہ کہ اقللاً یکی از فرہنگہا اسم او را بردہ .

متارہ:

= مطہرہ (زنبیل ۱۱۹م) ، و ہمین روزہا گویا من این کلمہ را در جایی دیگر

شاید در همین کتاب قبل از این موضع یاد در زینة المجالس (؟) دیده بودم ، اگر باز دیده شد اینجا الحاق شود ، 20.10.38 .

مجاز غیر قیاسی است :

تحقیق بسیار نفیسی در این باب در الازمنة والامکنه مرزوقی ۱: ۱۳۱

مجدالدین اسمعیل بن یحیی فالی [قاضی -] :

- حبيب السیر جزو ۲ ج ۳ ص ۱۶ (در وقایع سنه ۷۴۰).
- كذاك در تاریخ آل مظفر کتبی یا گیتی مطبوع در ضمن تاریخ گزیده ص ۷۳۰.
- و در مواهب الہی ۴۷^a .

مجمع الانساب شبانکاره :

(مؤلف در ۷۳۳ : تحریر اول) .

- نسخه در استانبول (نمره 30 از Tauer) در کتابخانه ینی جامع که حاوی ذیلی است بر آن از غیبات الدین علی نایب فریومدی تا وقایع سنه ۷۸۱ .
- نسخه دیگر در کتابخانه ملی پاریس (فهرست بلوشه نمره ۲۶۹) .
- نسخه دیگر در ب م . (ریو ص ۸۳-۸۴) [در اینجا ریو بعضی نسخ دیگر از این کتاب از جمله نسخه در موزه آسیائی پترزبورغ ، و نیز نسخه در انجمن آسیائی موصوفه در کاتالک Morley راجع بهمان کتابخانه ، و نسخه دیگر در کاتالک Stewart فهرست تیموسلطان ، و نسخه دیگر در فهرست کلکسیون سرو ویلیام اوزلی اشاره میکنند]
- نسخه دیگری از آن در کتابخانه بدلیان (ایته نمره 31) .
- دو نسخه از آن در ایندیا افس (ایته نمره 21 و 22) .
- و نسخه بسیار ناقص که فقط تا سلطنت قباد پیروز ساسانی دارد در کتابخانه

و مخفی نماناد که غالب این نسخ مسوده گونه و مغشوش و پیریشان اوراق و خیلی از آنها ناقص است. و همه جامعین فهرس در عنوان این کتاب چنین نوشته اند: «يك عامی الی...» یا «اختصاری از تاریخ عام عالم الی...»، پس چه اهمیتی دارد ذکر آن در جواب سؤال وزارت فرهنگ؟^۱

در فهرس کتابخانه های مجلس و معارف و مشهد و فاضلیه و مصر و کتابخانه خصوصی براون و فهرست رزن مؤسسه السنه شرقیه پترزبورغ (گذشت که در موزه آسیائی آن شهر نسخه از آن هست) و بر قپور و موصل و وینه و لیدن هیچکدام نسخه از این کتاب ندارند (6.2.39).

المحبرة:

که اینقدر ابن شهر آشوب در مناقب از آن نقل میکند و قصیده بوده است نونیه من هر چه در فهرس و حاجی خلیفه گشته بودم نیافته بودم از کیست حالا بغتة و اتفاقاً که پی چیز دیگری میگشتم پیدا کردم، رجوع شود برای وصف آن بعنوان «الالفیه - المحبرة» در الذریعة (۲: ۲۹۸).

محدور:

«رای محدودرفی ذاك مع قصد المبالغة» (شرح رضی ص ۱۴۵)، مقصود استعمال این کلمه است در امثال این موارد که تقریباً درست بمعنی مانع است و با «ذال» است نه با «ظاء» یعنی محذور، چنانکه بعضی از نادانان غیر مانوس بکتاب عربی گمان کرده اند و در امثال این موارد «محذور» همیشه می نویسند و حال آنکه محذور بکلی مورد استعمال دیگری دارد، مثلاً در این عبارت، استعمال لباس ابریشمی برای مردان محذور

۱- اینطور استنباط میشود که اشاره به سؤالی است که فرهنگستان ایران از مرحوم قزوینی در باب کتب درجه اول فارسی برای طبع و نشر کرده بوده است و آن مرحوم مکتوبی در جواب نوشته که عین آن در شماره ۴ سال اول «نامه فرهنگستان» (تهران، ۱۳۲۲) چاپ شده است. (۱.۱).

است، یا «الضرورات تبيح المحظورات» و امثال ذلك که واضح است کجا هاست .
 باری امثلة استعمال «محدور» بمعنی مذکور اکثر من ان تعدو تحصی است، ولی برای
 افحام خصم و اسکت جهال بهتر از این بیعد جمع نظایر مثال مذکور در فوق است
 ان شاء الله تا عدة بسیار کثیر مفهم مسکتی جمع شود، ان شاء الله تعالی .

المحرّم:

با «ال» است فلا تفعل (جمع کتب لغت و جمیع مواضع ذکر آن در ابن الاثیر و غیره).
 - رجوع نیز به پشت جلد ۱۱-۱۲ از ابن الاثیر .

محمّد:

ترخیمات و تحریفات محمد در فارسی : محم (تاریخ بیبق^{۹۰}) .

محمد بن داود بن الجراح:

- رجوع بوریقه (کتاب) «الورقة» .
 - رجوع نیز بکتاب الفهرست ص ۱۲۸-۱۲۹ برای شرح حال اجمالی او و عدة
 از احفاد و اعقاب او .

این بیچاره ابن الجراح که از مشاهیر ادبا و علما و مؤلفین مشهور بوده وزارت
 نصف روزه ابن المعتز باو مبارک نیامده بعد از آن واقعه کشته شد (کتاب الفهرست
 ص ۱۲۸ و غیر آن از کتب تواریخ) .

محمد قوام شیرازی:

از خوش نویسان نستعلیق در عهد شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴). کلیاتی از عبید-
 زاکانی بخط این کاتب در تصرف آقای محسن امینی (امین الدوله) هست که ۹۵۹ تاریخ
 کتابت آن است (رجوع کنید بصفحه «کد» از مقدمه اینجانب بر کلیات چاپی عبید-

زاکانی^(۱).

المختبى:

كالمرمى، نسبة الى محرم، جد (راجع شذرات الذهب، ولب اللباب، و انساب السمعاني) (حاشية ابن تفرى بردى ۵: ۱۲۷).

مخايل:

فقد لاحت مخايل^(۲) صادقات

تروق العين باللمع الولاف
(لزوميات ۲: ۹۹^(۳))

مخدوم شريفى [ميرزا-]:^(۴)

نقل از قاموس الاعلام تلفوناً بتوسط آقاى اميرخيزى

ميرزا مخدوم از احفاد علامه ميرزا سيد شريف جرجانى است، چون بنسبت

۱- اين «وريقه» بخط مرحوم عباس اقبال است. (۱.۱).

۲- ن: مخائل غ ظ.

۳- شاهد ديگر در شرح لامية المعجم ۱: ۱۹.

۴- شرح احوال ميرزا مخدوم شريفى قبلاً با مقدمه زير كه آقاى عباس زرياب خويى

بر آن نوشتند در دفتر اول جلد اول فرهنگ ايران زمين (بهار ۱۳۳۴) چاپ شده است:

«چنانكه از خاتمه مقاله ذيل بر مى آيد مرحوم ميرزا محمد خان قزوينى پس از

ديدن خط ميرزا مخدوم شريفى دريكى از اوراق نهج البلاغه خطى ملك مرحوم حاج سيد

نصرالله تقوى راغب ميشود كه شرح حال ميرزا مخدوم را از كتب و ماخذ مختلفه براى

تذكرة شخصى خود بنويسد. بنا بر اين، اين مقاله كاملاً براى درج در كتاب يا مجله اى آماده

نبوده است، لذا بعضى تسامحات در طرز نگارش و تدوين آن ديده ميشود كه از دقت

فوق العاده معهود از مرحوم قزوينى بعيدى نمايد. علت آن همان است كه ذكر شد. اين

مقاله از جلد دوم دفتر يادداشتهاى آن مرحوم (از ص ۲۰۸ تا ۲۷۷) استخراج شد و بسا

استجازه از جناب آقاى سيد حسن تقى زاده بطبع آن در اين مجموعه اقدام گرديد. ع.ز.خ.

بمذهب اهل تسنن منسوب بود، از اینرو از ایرانیان اذیت و فشار می دید و باین سبب مجبور بترك وطن شده بدیار روم آمد و در تاریخ ۹۸۴^(۱) [ظاظ ۹۸۵] باسلامبول ورود نمود و مورد حسن استقبال گردید و ابتدا بقضاوت آمد و سپس طرابلس شام و سپس بغداد و بالاخره بقضاوت مکه معظمه منصوب شد و بعد از آن نقیب الاشراف گردید، ولی بعدها بواسطه صدور بعضی افعال غریبه اسلامبول را ترك کرده مجبور بسیاحت شد، دیوان اشعار فارسی دارد و این بیت از آن جمله است :

صبر گستاخانه پادر عرصه دل می نهد شحنة ناز تو می خواهم سزای آن دهد

(عین عباراتی است که آقای امیرخیزی تلفوناً املاء کرده و من نوشتم و ایشان هم آنرا بطور مسوده ترجمه از قاموس الاعلام نوشته بوده اند دیشب در منزل خودشان و امروز از دارالفنون تلفون کردند).

نقل از فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۲۴۲ در فصل علماء شیراز

پس از شرح احوال میرسید شریف جرجانی معروف و سپس پسرش میرسید شمس الدین محمد شیرازی نوشته بعین عبارت :

« و از احفاد میرشمس الدین محمد پسر میرسید شریف است ، ادیب اریب میرزا محمد علی مشهور بمیرزا مخدوم شریفی سننی حنفی شیرازی صاحب کتاب نواقض الروافض که شرح حال او را در ذیل زمان سلطنت شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۸۵ نگاشته گردید . » (فارسنامه ناصری ۲ : ۱۳۴).

نقل از کتاب کشف الظنون ج ۲ ص ۶۱۷

« نواقض علی الروافض للشریف میرزا مخدوم بن میرعبدالباقی من ذریة السید الشریف الجرجانی المتوفی فی حدود سنة ۹۹۵ خمس وتسعين وتسعمائة بمكة المشرفة ذكر فيه تزییف مذهب الروافض وتقییحه ، واختصره السید محمد بن عبدالرسول البرزنجی الكردي نزیل طیبة المتوفی سنة ۱۱۳۰ ، ثلاثین و الف ومائة . » (انتهی).

۱- این تاریخ بدون هیچ شبهه غلط صرف است چه در ۹۸۴ در ایران و وزیر شاه اسمعیل تانی بوده و صواب ظاهراً ۹۸۵ است ، ظاظ.

نقل از عالم آرای عباسی ص ۱۱۰

میرزا مخدوم شریفی، ولد میر شریف شیرازی^(۱) دخترزاده قاضی جهان شیرازی وزیر سیفی حسینی قزوینی بود در درگاه معلی^(۲) پسر می برده صاحب فضل و کمال بود. فهم و فطرت عالی داشت. مفسر و محدث خوب و بسیار خوش محاوره بود. وعظ را خوب میگفت و اکثر ایام متبرک در مسجد حیدریه قزوین قرب جوار خانه خود بگفتن وعظ اشتغال داشت. جمعیتی عظیم در پای منبر وعظ او میشد. چون تهمت آلود تسنن بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه و التفاتی نمی یافت، اما بعضی اوقات پرتو توجه و التفات شاهزاده عالمیان شهزاده پریخان خانم (دختر شاه طهماسب اول) بجهت قرب جوار و همسایگی بر وجنات احوالش می یافت. در زمان اسمعیل میرزا ابن شاه طهماسب و جانشین او در سلطنت اعتبار تمام یافته نصف صدارت باو تفویض یافت. اما بجهت غلوی که در مذهب تسنن داشت و مینمود و بیملاحظه و محابا پرده از روی کار برداشته بود معزول گردید چنانچه در محل خود مرقوم میگردد (ص ۱۱۰).

در ص ۱۴۸ پس از شرح وقایع جلوس شاه اسمعیل ثانی ابن شاه طهماسب اول که در روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاولی سنه ۹۸۴ بر حسب اختیار منجمان واقع شد گوید: « و منصب صدارت نصف ممالک را بسیادت پناه میرزای مخدوم شریفی و نصف دیگر را بشاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان (شاه طهماسب اول) قاضی معسکر بود نامزد نمود. » و بدون شبهه این واقعه یعنی نصب میرزا مخدوم بصدارت از وقایع سال ۹۸۴ بوده است در همان اوایل ایام سلطنت شاه اسمعیل ثانی و صریح فارسنامه (۱: ۱۱۵) که « در اوایل او » این قضیه روی داده و تقریباً صریح سیاق عالم آرا نیز همین است.

۱ - گویا ظظ مراد این شخص است که در ص ۱۱۲ ذکری از او کرده بعبارت ذیل: « در زمان آن حضرت (یعنی شاه طهماسب) جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در ممالک معروسه بودند که اکثر کسوت ممات پوشیده در حین ارتحال آن حضرت (۹۸۴) در حیات نبودند و میر سید شریف شریفی شیرازی که خود را از نبایر میر شریف علامه جرجانی می شمارند. »

۲ - یعنی شاه طهماسب اول.

باز در همان کتاب عالم آرا در ص ۱۵۳ پس از شرح اقبال شاه اسمعیل ثانی بمذهب تسنن گوید: «میرزا مخدوم شریفی که در زمان شاه جنت مکان (شاه طهماسب) تهمت زده تسنن بود مؤید قول اسمعیل میرزا (یعنی شاه اسماعیل ثانی) دلایل گفته روز بروز مورد تربیت میگشت و او از پرده بیرون آمده در تقویت مذهب اهل سنت و جماعت و رفع طعن [از] خلفاء ثلاثه با علماء مباحثات و مناظرات می نمود و علماء اکثر اوقات اغماض نموده کمتر طرف بحث اومی شدند.»

و سپس گوید ص ۱۵۴: «و از علماء جمعی که تهمت زده تسنن بودند سیما میرزا مخدوم شریفی و علامه العلمانی مولانا میرزا جان شیرازی (کذا؟) و میر مخدوم لاله مورد تربیت و نوازش [اسمعیل میرزا] گشتند» (ص ۱۵۴) و سپس بعضی حکایات راجع به تسنن میرزا مخدوم شریفی در صفحات ۱۵۴-۱۵۵ ذکر کرده، و سپس در آخر ص ۱۵۵ گوید: «در همان ایام (یعنی پس از تظاهر او به پشیمانی از تسنن و اقبال او بر حسب صورت و مصلحت بتشیع در شهر سنه ۹۸۵) اسمعیل میرزا جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض عتاب و خطاب در آورده گیرانید [یعنی توقیف و محبوس نمود]، عوام الناس و اجلاف که مشاهده این حال کردند زبان بسفاهت و دشنام او گشاده، او باش نهایت فضاحت (ص ۱۵۶) و رسوائی بظهور آوردند. این معنی مرغوب خالایق افتاده فی الجملة رفع مظنه مردم شد و دیگر از مقوله مذهب حریفی مذکور مجلس او نشد.» (ص ۱۵۶).

و سپس در ص ۱۵۸ پس از ذکر خبر فوت شاه اسماعیل ثانی در ۱۳ رمضان (سنه ۹۸۵، فارسنامه ۱: ص ۱۱۵) و اخفاء این امر در اوایل همان روز اول گوید: «وقت افطار بر مردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده، روز دیگر نواب [پریخان] خانم [دختر شاه طهماسب و خواهر اسمعیل میرزا] حکم فرمودند که از امر او اعیان هر طبقه خواه بعلت سلطان حیدریت [یعنی از هواخواهان سلطان حیدر میرزا برادر اسمعیل میرزا و رقیب او که در همان روز وفات شاه طهماسب هواخواهان اسمعیل میرزا به حکم پریخان خانم او را کشته بوده اند] و خواه بهر جهت در حبس و سیاه چال بودند نجات

دهند ... جمعی کثیر از هر طبقه که محبوس بودند بیرون آوردند ، میرزا مخدوم شریفی بیمن مرحمت نواب [پریخان] خانم که بوالده او شفقتی داشت طرداً المباب خلاص شد و اما مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد . از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقصی القضاة مکه معظمه گشت^(۱) و موافق مذهب حنفی حکم میگرد و بالاخره بقضای مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه و دیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد [در حدود ۹۹۵ کما فی کشف الظنون در تحت عنوان «نواقض علی الروافض»] اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفین نمایند که من اثناعشری ام و در این مدت بمحض امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور فاصواب نمودم و اینمعنی مینماید^(۲) والعلم عندالله (عالم آرای عباسی ص ۱۵۸-۱۵۹) . در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۳۴ پس از شرح احوال میرسید شهید جرجانی و پسرش میرسید شمس الدین محمد شیرازی گوید : «وازا احفاد میرشمس الدین محمد^(۳) پسر میرسید شریف است ادیب اریب میرزا محمدعلی مشهور بمیرزا مخدوم شریفی سنی حنفی شیرازی صاحب کتاب [نواقض علی الروافض] که شرح حال او را در ذیل زمان سلطنت شاه اسمعیل دویم صفوی در سال نهصد و هشتاد و پنج نگاشته گردید» ، و در جلد ۱ ص ۱۱۴-۱۱۵ نیز خلاصه تاریخ صدارت میرزا مخدوم برای شاه اسمعیل ثانی تقریباً باجزئی اختلافی و زیاده و نقصانی مثل آنچه در عالم آراست و ما خلاصه آنرا نقل کردیم ذکر کرده است و چندان چیز تازه ای ندارد جز اینکه گوید :

«وازا اوایل عمر، این پادشاه (یعنی شاه اسمعیل) در خدمت میرزا مخدوم تحصیل

(۱) - شاید بنا بر این در یکی از مجلدات تاریخ مکه چاپ ووستنفلد که ذیل حوادث راتا حدود سنه ۱۰۰۰ آورده ذکر میاز او باشد .

۲ - گویا یعنی «محمتمل است» و «ممکن است» و «صحت این امر محتمل است» و «نحو ذلك» .

۳ - رجوع شود برای اشاراتی باحوال این میرسید شمس الدین محمد پسر میرسید شریف بمنقولات از انیس الناس در دفتر یادداشتهای ج ۱ ص ۴۸ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۱۷۴ .

مراتب علمیه نموده عقاید دینیہ را از آن جناب آموخته بود و بی مشاورت او امری را انجام نمیداد تا آنکه در اوایل سلطنت شغل وزارت را که بالاترین مناسب است بوی ارزانی داشت و چون میرزای معزی الیه در مذهب اهل سنت و جماعت قدمی راسخ داشت، شاه اسمعیل رامایل به تسنن نمود که معلوم می شود بر فرض صحت روایت او میرزا منخدوم ابتدا معلم شاه اسمعیل ثانی بوده است.

خلاصه اقوال ما تقدم اینست که میرزا منخدوم در اواسط سال ۹۸۴ (یعنی اندکی بعد از جاوس شاه اسمعیل در ۲۷ جمادی الاول ۹۸۴) بوزارت شاه اسمعیل رسیده و در اوایل یا اواسط سال بعد (۹۸۵) و بنحو قدر متیقن قبل از ۱۳ رمضان سنه ۹۸۵ که تاریخ وفات شاه اسمعیل مذکور است و لابد یکی دوسه ماهی کمابیش قبل از وفاتش او را معزول و محبوس نموده و سپس بلافاصله یکی دو روز بعد از وفات او در جزو سایر محبوسین از حبس خلاص شده و بزودی و لابد بسیار کمی بعد از خلاصش در همان اواسط یا او آخر ۹۸۵ از ایران خارج شده بیفداد و اسلامبول هجرت گزیده است.

در «تاریخ ادبیات عرب» از برو کلمن آلمانی ج ۲ ص ۴۲۲ نیز شرحی مفید نقلاً از تراجم الاعیان من ابناء الزمان تألیف ابوالحسن البورینی المتوفی ۱۰۲۴ نسخه خطی برلین^(۱) و نیز از «نواقض علی الروافض» تألیف خود صاحب ترجمه نقل کرده که ترجمه آن از قرار ذیل است:

ص ۴۴۲ « ۵ - اشرف معین الدین^(۲) میرزا منخدوم حسنی شیرازی از اعیان سید

۱ - برو کلمن درین مورد مانعن فیه فقط بصورت TA تعبیر کرده ولی در ص ۲۶۸ از همین شرح این کتاب را مجملآ بدست داده است.

۲ - کذا و من در هیچ جای دیگر نه لقب (اشرف) و نه لقب (معین الدین) را برای صاحب ترجمه تا کنون ندیده ام (رجوع بمدارک گذشته). فقط در کشف الظنون در عنوان (ذخیره العقبی) گوید مانصه (ذخیره العقبی فی ذم الدنیا) تسع مقالات لمعین الدین بن اشرف المعروف بمیرزا منخدوم المتوفی سنة ۹۸۸ الفه للسلطان مرادخان و اهداه الیه اوله العمدالله حمد من استحال ان یاتی بثناء بلیق بغیره « و قطعاً برو کلمن لقب معین الدین و اشرف را ازین عبارت حاجی خلیفه برداشته است ولی سهو کرده است که اشرف را هیه حاشیه در صفحه بعد

جرجانی در (رجوع به ص ۲۱۶) در شیراز متولد شد و در همانجا بتحصیل علوم اشتغال جست. بعد از آنکه وی با مادرش از سفر حج مراجعت نمود بمناسبت عقیده تسنن او بحکم شاه طهماسب بحبس افکنده شد و در همین موقع نیز کتابخانه جدش سید شریف جرجانی که اباً عن جدّاً باو رسیده بوده غارت شد. چون پس از وفات شاه طهماسب در سنه ۱۵۷۶/۹۸۴ م شاه اسمعیل ثانی بتخت نشست و برای مغلوب کردن شیعه علمای مشهور تسنن را در دربار خود جمع نمود از جمله معاریف ایشان و با نفوذترین ایشان در مزاج شاه همین صاحب ترجمه میرزا مخدوم شریفی بود [که بقول فارسنامه چنانکه گذشت وی سابق معلم شاه اسمعیل ثانی بوده و بطول مدت ویرا متمایل بمنهوب اهل سنت نموده بوده.] بعد از آنکه شاه در سال بعد (یعنی ۹۸۵) بواسطه سم وفات نمود و بالطبع آزار و اذیت و تعقیب سنیها در ایران شروع شد میرزا مخدوم بمملکت عثمانی پناهنده شده ابتدا بوان و سپس از آنجا باستنبول رفت^(۱) و بتوسط درویش پاشا حاکم دیاربکر و سعدالدین معلم سلطان مراد^(۲) [ثالث] منصب قاضی القضانی دیاربکر از طرف سلطان باو محول گردید، پس از آنکه وی دو سال دیگر^(۳) بشغل قضای طرابلس شام مشغول بود بدربار استنبول احضار گردید، در آنجا وقتی با علماء بلد بصلوة استسقا بیرون رفته و پس از ادای نماز استسقا بامامت او باران شروع بباریدن کرد و علما متفقاً او را در اینخصوص تهنیت گفتند و سلطان او را بنواخت و منزلت او نزد وی بلند گردید.

هیه حاشیه صفحه قبل

لقب خود میرزا مخدوم فرض کرده: در صورتیکه عبارت حاجی خلیفه کماتری صریح است که اشرف لقب پدر او است. و دیگر اینکه از تاریخ وفات او که در سنه ۹۸۸ ذکر میکند (بر فرض صحت نسخه) برمیآید که مراد آن میرزا مخدوم مقصود ما و صاحب نوافض علی الروافض نمی باشد (کسی دیگر با احتمال قوی شاید باشد که برو کلین او را با صاحب نوافض یکی فرض کرده و هر دو کتاب را تألیف او فرض کرده است. در صورتیکه از حاجی خلیفه ابدأ بر نمیآید که ایندو نفر یکی باشند.)

۱ - این مطلب در تراجم الاعیان مذکور نیست، ولی در نوافض علی الروافض تألیف خود مؤلف مسطور است (برو کلین).

۲ - مدت سلطنت او ۹۸۲-۱۰۰۳.

۳ - ولی دیگر نگفته که چند مدت قاضی القضاة دیاربکر بوده است.

پس از آن قضاء مکه بوی مفوض گردید و پس از سه سال از آن شغل معزول <شد> و باز باسلامبول آمد و تصمیم داشت که بقیه ایام خود را در مجاورت مکه بسر رساند. ولی سلطان او را برای مدت قلیلی بقضاء اسلامبول و سپس بسمت قضاوی عسکر ابتدا در آناتولی و پس از آن در روملی منصوب نمود و از آنجا مجدداً بمکه رفته در آنجا مجاورت اختیار نموده و در سنه ۹۹۵ در همانجا او را اجل محتوم فرا رسید (ص ۴۴۳) (تراجم- الاعیان سابق الذکر ورق ۸۰^a).

تالیفات او عبارت است از: ۱- النواقض فی الرد علی الروافض که در سفر اول خود به حج شروع بتالیف آن نموده و در سنه ۹۸۷ در اسلامبول با تمام رسانیده. نسخی از آن در کتابخانه های برلین و لیدن وینی جامع و کوپرولو (این دو در اسلامبول، ظ) موجود است و مختصر آن بقلم عبدالرسول برزنجی حسنی متولد در ۱۰۴۰ و متوفی در ۱۱۰۳ نیز در برلین و پاریس موجود است.

۲- ذخیره العقبی فی ذم الدنیا [چنانکه گذشت هیچ دلیلی بدست نیست که این کتاب از صاحب ترجمه باشد، و گویا برو کلمن در نسبت این کتاب باو مانند بسیاری از موارد در کتاب تاریخ ادبیات عرب دچار خبط فاحش شده باشد] نسخه ای از آن در NO (گویا مراد کتابخانه نوری عثمانیه باشد در اسلامبول) موجود است، انتهی حرفیاً (برو کلمن: تاریخ ادبیات عرب، چاپ برلین، سنه ۱۹۰۲. ج ۲ ص ۴۴۲-۴۴۳، نسخه امانتی پیش آقای اقبال، ملکی آقای مهدوی، ظ.) و کتبه محمد بن عبدالوهاب قزوینی فی ۷ اردیبهشت سنه ۱۳۲۱ هجری شمسی طهران.

از مجموع ماتقدم واضح شد که میرزا مخدوم در مکه معظمه وفات نموده و از کشف الظنون و تراجم الاعیان بوزینی نیز واضح شد که تاریخ وفات وی در آنجا در سنه ۹۹۵ بوده است منتهی حاجی خلیفه در حدود سنه مذکور ضبط کرده و بوزینی در خود همان سنه. بنابراین پس تاریخ وفاتی که بنا بر تقریر نصر آبادی در تذکره خود (ص ۴۷۲) برای میرزا مخدوم نامی گفته که بطبق آن وفات او در سنه ۹۹۲ بوده یا اشتباه صرف است از محتشم، یا مراد میرزا مخدوم دیگری بوده است غیر از صاحب ترجمه،

چه کلمه «مخدوم» در اعلام یا القاب بنحو لقب یا اسم در عهد صفویه بسیار رایج بوده و عجب اینست که در یک عهد و یک زمان و یک شهر و در بار یک پادشاه یعنی شاه اسمعیل ثانی دو نفر بوده اند هر دو مسمی بمیرزا مخدوم و هر دو سنی و هر دو طرف التفات پادشاه (رجوع شود به منقول از عالم آرا در همین دفتر حاضر ص ۲۱۲). پس شاید تاریخ منقول از محتشم راجع بآن میرزا مخدوم دیگر (میرزا مخدوم لاله) بوده است نه میرزا مخدوم شریفی مانحن فیه با اصلاً میرزا مخدوم ثالث دیگری و هو الاظهر و عین عبارت تذکره نصر آبادی از قرار ذیلست :

«مولانا محتشم در فوت میرزا مخدوم فرموده است :

جنت که بصد هزار زینش پیراست	خلاق و دود
بازش چو بمیرزای مخدوم آراست	وان زیب فزود
مخدوم و مطاع اهل عالم گفتم	تاریخ شود
مخدوم و مطاع اهل عالم آمد راست	وین انسب بود .»

(۹۹۲)

و چنانکه گفتیم با احتمال قوی این ماده تاریخ باید راجع بیک میرزا مخدوم نام دیگری غیر دو میرزا مخدوم مذکور در فوق (میرزا مخدوم شریفی صاحب ترجمه و میرزا مخدوم لاله) باید باشد. چه آن هر دو سنی و بهمین مناسبت مورد التفات شاه اسمعیل ثانی بوده اند. پس بسیار مستبعد است که محتشم ساکن در ایران شیعه متعصب او را اهل بهشت که خداوند بصد هزار زینتش پیراسته، برای ورود میرزا مخدوم باز آن را مجدداً آراسته فرص نماید. و نیز از ما تقدم بنحو وضوح و بدهات و ضرورت عقل واضح شد که میرزا مخدوم صاحب ترجمه از احفاد میرسید شریف جرجانی متوفی در سنه ۸۱۶ است نه نواده بلا فصل او یعنی پسر میرشمس الدین محمد بن سید شریف جرجانی چنانکه صاحب روضات الجنات در ص ۴۹۸ احتمال داده و نیز چنانکه مرحوم شیخ عباس قمی درج ۳ الکنی و الالقاب چاپ صیدا سنه ۱۳۵۸ ص ۳۲۶ و ۴۲۷ بطور قطع گفته، چه وفات پسرش میرشمس الدین محمد گرچه معلوم نیست ولی لابد از سنه ۹۰۰

متجاوز نبوده و وفات صاحب ترجمه کما رأیت در ۹۵۵ بوده و مستبعد است که پسری ۹۵ سال بعد از وفات پدرش زنده باشد، بخصوص در مثل مورد مانحن فیه که پدرش علی المفروض در سنه ۹۰۰ و پدر پدرش بتصریح مورخین در ۸۱۶ وفات کرده باشد. چه بنا بر این پدرش اگر در ۹۰۰ وفات کرده ۸۴ سال بعد از وفات پدر پدرش بوده است و حال اگر در همان سال وفات میرسید شریف متولد شده وی در وقت وفات در سنه ۹۰۰ مردی ۸۴ ساله بوده و بسیار مستبعد است که کسی در سن ۸۴ سالگی باز اولادش بشود. پس لابد باید فرض کرد بنحو قدر متیقن که میر شمس الدین محمد اقلاب بیست سال قبل از وفاتش یعنی در سنه ۸۸۰، میرزا مخدوم از او بوجود آمده و بنا بر صحت این فرض میرزا مخدوم اگر پسر بلا فصل میر شمس الدین محمد بوده و در سنه ۹۹۵ هم کما ذکرنا وفات کرده پس عمر وی در وقت وفات باقل احتمالات $۹۵ + ۲۰ = ۱۱۵$ سال بوده و این عادتاً بسیار بسیار مستبعد است. پس بدون شبهه باید فرض کرد که میرزا مخدوم پسر بلا فصل میر شمس الدین محمد نبوده است بلکه نواده یا باز هم پائین تر پسر نواده یا نواده میر شمس الدین محمد بوده است و قرینه تصریح بر اینکه وی پسر میر شمس الدین محمد نبوده (علاوه بر اداء آن بفرض بسیار بسیار مستبعد مذکور) تصریح حاجی خلیفه است (رجوع بهمین دفتر ص ۲۰۹) بنام پدر او حیث قال: «نواقض علی الروافض للمشریف میرزا مخدوم بن میر عبدالباقی من ذریة السید الشریف العرجانی».



و از نفایس کتبی که در کتابخانه جناب آقای حاج سید نصر الله تقوی رئیس دیوان عالی تمیز مدظله العالی موجود است نسخه ای از نهج البلاغه است بخط احمد بن یحیی بن محمد بن عمر بن محمد السهروردی (که گویا چنانکه خواهد آمد معروف بوده بشیخ زاده سهروردی و ملقب بوده بیاقوت ثانی) و این نسخه مورخ است به ۱۶ شوال سنه ۸۲۸ و در یکی از اوراق آخر آن شرحی بخط همین میرزا مخدوم شریفی مورخه یوم الخمیس ۱۵ ربیع الاخر سنه ۹۸۹ که خط تعلیق بسیار خوشی است مسطور است که سوادى از آن عیناً در ذیل نقل میشود که بی کم و زیاد مطابق اصلست و هو هذا:

«هذا کتاب نهج البلاغه بخط الیاقوت (کذا) الثانی شیخ زاده السهروردی کان

فی سلسلتنا انتهى الى اخي السيد الشهيد نور الهدى طيب الله تعالى نراه فلما انتقل الى رحمة الله سبحانه ارسلته و الدتي صانها الله سبحانه عن كيود الظالمين المبتدعين الى فوصل الحق الى ذي الحق فلما رأته مبتراً و كنت متوجهاً من بغداد الى قسطنطينيه المحروسين استعجلت ترميمه و اصلاحه فلذا لم يصلح كما كان يابق بشأنه و ظني ان امثاله غني عن الاصلاح من يعرف قدره لا يفتقر الى تهذيبه و من لا يعرفه فهو مطروح من نظر الذكي نطقه ابن سيد شريف الحسنی ميرزا مخدوم الشريف القاضی ببغداد و المشهدين و المفتي بالعراقين سابقاً في يوم الخميس ۱۵ شهر ربيع الاخر ۹۸۹ . (تاريخ برداشتن اين سواد در ۲۶ فروردین ۱۳۲۱ هجری شمسی است).

باري پس از آنکه در منزل جناب آقای تقوی آن نسخه نفیس نهج البلاغه را با این شرح مالک آن میرزا مخدوم شریفی بخط او دیدم خواستم علی التحقیق بدانم این میرزا مخدوم شریفی که بوده و در چه تاریخی میزیسته و از چه خانواده ای بوده و سوانح احوال او چه بوده . بمحض اینکه بمنزل آمدم فرط رغبت و ولع در اطلاع بر احوال او مرا آرام نگذارد، ناچار شروع ببحث در مظان و ماخذ شرح احوال او نمودم تا بالاخره جهد المقل را تفصیل مذکور در فوق را (از ص ۲۰۸ این دفتر تا اینجا) از مدارك مختلفه موسومه در تضاعیف این فصل جمع کرده برای تذکره شخصی خودم در اینجا نوشتم، و انا العبد المذنب الفقیر الیه تعالی محمد بن عبدالوهاب ابن عبدالعلی الفزوینی الکلیزوری تحریراً فی ۲۵ جمادی الاولی سنه ۱۳۶۱ هجریه قمریه الموافق ۲۰ خرداد ۱۳۲۱ هجریه شمسیه ببلده طهران عاصمه ایران بمنزلی فی شارع جم قریب خیابان حشمت الدوله من محلات طهران الغربیه الشمالیه و الحمد لله اولاً و آخراً .

ابومذین

ضبط آن ، رجوع شود بحاشیه صفحات < الانس > ص ۶۱۲-۶۱۳ .

مرآة الزمان :

از سبط ابن الجوزی ، قسمتی از آن از سنه ۴۹۵-۶۵۴ باهتمام Richard James Jowet در سنه ۱۹۰۷ در شیکاگو بطور چاپ عکسی چاپ شده است (دفتر تذکره «و»).

مرقع :

شرحی بسیار بسیار مفید از غزالی در احياء العلوم ۳: ۳۴۸ راجع بدان که از آن معنی و مقصود از مرقع و کیفیت آن در کمال وضوح روشن میشود .

الهرزوقي :

- معجم الادبا ۲: ۱۰۳-۱۰۴ .

- رجوع نیز به پشت کتاب الامکنه والازمنه پیادداشتی که من با مداد کرده‌ام در خصوص غلط بودن تاریخ ۴۵۳ که در آخر طبع مزبور برای اتمام تألیف آن چاپ شده است باقرب احتمالات، بلکه بطور قطع و یقین .

|| 10.10.38 : غرة جمادى الاخره سنة ۴۵۳ شنبه بوده است ، پس ۱۵ آن ماه باز شنبه میشود و ۱۴ جمعه و ۱۳ پنجشنبه . و همچنین غرة جمادى الاخره سنة ۴۱۳ [که محتمل است با احتمال قوی که همین تاریخ یعنی ۴۱۳ تاریخ اتمام تألیف کتاب بوده که در تحویل ارقام بکلمات مبدل به ۴۵۳ شده و یوئیده که یکی از سنوات تألیف کتاب که بقرینه باید همان سنه تألیف باشد سنه ۳۹۲ یزدجردی بوده (۲: ۲۹۶) که مطابق است بحساب من با ۴۱۴ ، ولی ممکن است که همان سنه ۴۱۳ بوده باشد ، چه حساب من تقریبی است و تاجداول تطبیقیه «شرام» را نداشته باشم بطور تحقیق تطبیق هجری را با یزدجردی نمیتوانم بکنم] شنبه بوده است که باز ۱۳ آن ماه پنجشنبه خواهد شد . و كذلك سال ۴۲۱ یعنی همان سال وفات مرزوقی باز غرة جمادى الاخره آن سال

شنبه بوده که باز ۱۳ آن ماه پنجشنبه خواهد شد .

و چون تقریباً محال است که مؤلف که در سنه ۳۷۷ بنحو قدر متیقن در حیات بوده - چه وی شاگرد ابوعلی فارسی بوده بتصریح^(۱) (۱: ۱۵۴) و قرأ علیه پس لا اقل که وی در سنه وفات استاد خود یعنی در سنه ۳۷۷ در حیات بوده پس چگونه تا ۷۶ سال دیگر یعنی تا ۴۵۳ که تاریخ ختم کتاب است در چاپ حاضر میتواند زنده باشد؛ البته شاید کسی بگوید که این فقره محال نیست، چه ممکن است که وی در سال وفات ابوعلی بیست ساله بوده و ۹۶ سال هم عمر کرده، درج - و اب گوئیم که یا قوت تصریح میکند که «قرأ کتاب سیبویه علی ابی علی الفارسی و تلامذاه بعد ان کان راساً بنفسه» که بدیهی است لا اقل لا اقل در وقت فوت ابوعلی او را باید مردی چهل ساله فرض کرد، آنوقت ۴۰ ساله + ۷۶ = ۱۱۶ ساله خواهد شد در وقت تألیف کتاب . و کذاک از راه دیگر باز این تاریخ ۴۵۳ نزدیک بمحال میشود، چه از قرار ذکر یا قوت که صاحب گفته که «فاز بالعام باصبهان»^(۲) ثلاثة حائک و حلاج و اسکاف فالجائک هو المرزوقی النخ واضح است که مرزوقی در یکی از سنوات عمر صاحب متوفی در ۳۸۵ از شهر مشاهیر اصفهان بوده، یعنی جوان بیست ساله (چنانکه در فرض سابق ممکن بوده فرض آن) نبوده، فرض کنیم که اقل ۴۰ ساله بوده پس چگونه ۶۸ سال دیگر بعد از وفات صاحب در ۳۸۵ - باز زنده بوده و نه فقط زنده بوده بلکه تألیف چنین کتابی را نموده بود . باری پس چون بدون شک تاریخ ۴۵۳ غلط است باید برای اینکه ۱۳ جمادی الاخرای سال تألیف پنجشنبه باشد فرض کرد که یا ۴۵۳ غلط است بجای ۴۱۳ و یوئیده دو چیز یکی بودن ۳ در آخر هر دو رقم و یکی اینکه این تاریخ تقریباً بل شاید تحقیقاً مطابق است کما ذکرنا با تاریخ ۳۹۲ یزدجردی (= ۴۱۳ یا ۴۱۴) که در ج ۲ ص ۲۹۶ ذکر آنرا میکند که همچو میماند که سال تألیف کتاب بوده است، یا آنکه ۴۵۳ بجای ۴۲۱ که همان سال وفات مرزوقی باشد و این فرض اخیر کمتر محتمل است تا فرض اول .

|| - شارح حماسه و صاحب کتاب الازمنة معاصر صاحب بن عباد بوده است و در

۱- يك كلمه که نام کتابیست خوانده نشد (۱.۱).

۲- در متن معجم الادبا (۲: ۱۰۳) چاپ دوم اوقاف گیب «من اصفهان» آمده است (۱.۱).

سنه ۴۲۱ یعنی مدتی بعد از صاحب وفات نموده (معجم الادبا ۲: ۱۰۳-۱۰۴).

- رجوع شود نیز بمعجم المطبوعات العربیة سر کیس در «مرزوقی»، و حاجی خلیفه در «حماسه» که او نیز وفات او را در سنه ۴۲۱ ذکر میکند و عبارت ابتدای شرح حماسه او را نیز بدست میدهد که واضح است آنرا دیده بوده، و اعیان الشیعه ج ۹ ص ۳۵۱، و طبقات النحاة سیوطی ص ۱۵۹، و محاسن اصفهان للمافروخی ص ۳۱ («ومن متقدمیم [ای متقدمی الادباء باصفهان] الشیخ اب-و علی المرزوقی والشیخ ابو عبدالله الخطیب النخ» و چون تألیف محاسن اصفهان در حیات ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵) و در حیات نظام الملک بوده [رجوع بص غلاف] پس شکی نیست که مرزوقی لابد مدت مدیدی قبل از تاریخ مزبور بایستی وفات کرده بوده که از «متقدمین» محسوب شود.

مرشد امیر تیمور از عرفا :

یکی شیخ زین الدین ابوبکر خوافی^(۱) متوفی در سنه ۸۲۸ (نفحات الانس ۵۶۹-۵۷۲) بوده است بتصریح ابن عربشاه در عجایب المقدور (ص ۲۰-۲۱) [نه شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی متوفی در سنه ۷۹۱ (نفحات الانس ۵۷۶-۵۷۹) که در لقب و کنیه با او شریک است و من همیشه این دو شیخ زین <الدین> ابوبکر را با یکدیگر اشتباه می کردم و محض همین اشتباه و رفع آن این ورقه را می نویسم، و اینکه میگویم «نه شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی» برسم علی العجالة است، ولی هیچ مستبعد نیست که امیر تیمور او را هم دیده باشد^(۲) چه با هر دو معاصره بوده است کما رأیت من تاریخ وفاتهما].

دیگر سید بر که در جنک امیر تیمور با توقتمش خان در دشت قبیچاق در سنه ۷۹۳ همراه امیر تیمور بوده است بتصریح نظام شامی در ظفر نامه ص ۱۲۳، و حبیب السیر در حوادث همین جنک، و ابن عربشاه در عجایب المقدور ص ۱۵ که شرح حال مختصری هم از این سید بر که در آنجا ذکر میکند ولی تاریخ وفات او را ذکر نمیکند،

۱ - شرح حال پسر این زین الدین خوافی در ضوء اللمع سخاوی ۹: ۲۸۸ مسطور است.

۲ - بعد دیدم که در طرائق الحقائق ۲: ۳۰۴ نقلا از حبیب السیر شرحی از ملاقات

امیر تیمور با این ابوبکر تایبادی در قصبه تایباد نوشته است، حالا نمیدانم ابن عربشاه این دورا با یکدیگر اشتباه کرده یا فی الواقع هر دو را دیده بوده.